



هفته نامه

رهائی

سال اول شماره ۳۶
سه تنه ۲۰ خرداد ۱۳۵۹
بها ۲۰ رال

در این شماره :

● توده‌ایها خوشحالند!

پیرامون مواضع "کار" شماره ۵۹

● انشعاب در سازمان چریکهای فدائی خلق :

فقدان تئوری - استالیسم و مسئله انشعاب

توده‌ای‌ها خوشحالند !

پیرامون مواضع "کار" شماره ۵۹

گاه‌های آنها در ارتباط با مسائل ایران در برانگیختن تحسین حزب توده و مقاله نائیدآمیز روزنامه مردم‌موشر بوده است. سرقاله کار ۵۹ بروشنی موضع خود را در قبال رژیم حاکم و ماهیت طبقاتی آن روشن می‌سازد: "حکومت کنونی هرچند بخاطر ناپیکریش از پیشبرد یک مبارزه اصولی علیه امپریالیسم، از کاهش کرائی و بیکاری و حل بسیاری از دشواری‌های توده‌ها و میرم ترین مسائل جنبش ناتوان بوده است ... همچنانکه بارها اعلام داشته‌ایم حکومتی "وابسته" نبوده و نیست." در این بیان رهبری سازمان نه تنها موضع کنونی خود را در "ناوابسته" بودن رژیم حاکم (ناوابستگی که جز بمعنای اذعان به مترقی بودن و ضدا امپریالیست بودن آن نیست) به وضوح اعلام میکند بلکه برتریدهای گذشته خود نیز خط بطلان کشیده و اظهار میکند که "همچنانکه بارها اعلام داشته‌ایم" حکومت کنونی "حکومتی وابسته" نبوده و نیست. عبارت دیگر سازمان فدائیان از همان بدو تاسیس حکومت جمهوری اسلامی به غیر "وابسته" بودن و یابده گونهای به ضد امپریالیست و مترقی بودن آن اذعان داشته است. این نکته خود بیانگر این مطلب است که برخورد امروز فدائیان حتی به لیبرالهای دولت بازرگان که آنقدر از بلیات آنها شکوه و شکایت میشود جزیک تعارف نیست، والا چگونه رهبران و نمایندگان حکومت غیروابسته و مترقی جمهوری اسلامی میتوانند متهم به سازش با امپریالیسم گردند! اگر موضع گیری جدید رهبری فدائیان در قبال رژیم حاکم صرفا "ناشی از یک انحراف تئوریک در ارزیابی از ماهیت وابسته سرمایه داری ایران به سرمایه جهانی و فقدان شناخت از رابطه ارگانیک بین آندو بود، آنقدرها نگران کننده نبود، لیکن مساله اینجاست که این قضیه یک مساله تئوریک نیست بلکه مساله‌ای سیاسی مربوط به ارزیابی یک سازمان اپوزیسیون از رژیم حاکم است. مختصرا اینکه مقوله سرمایه داری "ناوابسته" در عصر امپریالیسم و جهانی شدن سرمایه همانقدر نادرست است که که رژیم سرمایه داری ناوابسته به مدار حاکمیت امپریالیسم. ماهیت طبقاتی رژیم ایران و اصولا رژیم دیگری همواره از این

سرانجام پس از گذشت یکسال و اندی از عمر رژیم جمهوری اسلامی و پس از ماهها تذبذب، تزلزل و انحراف در ارزیابی از ماهیت رژیم حاکم و چگونگی برخورد به اوضاع سیاسی ایران بالاخره "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" حرف آخر را زد و نشان داد که در عرصه مبارزه سیاسی طبقاتی میهن مادر کدام سوی ایستاده است. سرقاله نشریه کار ۵۹ نه نقطه آغاز کرائی قهرقراشی در سچفا بلکه نمایانگر تشییع و انسجام یافتن خط مشی راست و عقب‌گرا و رویزیونیستی است که از مدتها پیش در تفکر و عمل رهبری این سازمان شکل گرفته و ریشه دوانیده بود. بروز این واقعه و یابستر بگوئیم ضایعه در جنبش چپ ایران هرچند که از دیدگاه ما غیرمترقیه نبود و هرچند که بارها در برخوردها و مباحثات ایدئولوژیک - سیاسی مفصل خود در گذشته به جوانبی از آن برخورد کرده و به هواداران و شیفتگان این سازمان هشدار داده بودیم، لیکن بنظر ما به هر حال تا نیرات مهمی را بر جنبش کمونیستی ایران و نیز بر کل جنبش سیاسی جامعه باقی خواهد گذاشت. قبل از پرداختن به پیآمدهای این "تحول" قهرقراشی در سچفا لازمست تحلیلی هرچند مختصر از سرقاله کار ۵۹ را برآوردن دقیق ابعاد این "تحول" و روشن شدن کامل جوانب سازشکارانه آن ارائه نمائیم.

بدواً باید این نکته را تذکر دهیم که چرخش سیاسی فدائیان صرفاً "برمیانی مسائل سیاسی ایران و یا ضرورت‌های پراگماتیستی و روز جنبش استوار نیست بلکه از جنبه‌های ایدئولوژیک و ابعاد بین المللی نیز بطور انکارناپذیری ملهم میگردد. در این ارتباط سمتگیری سیاسی ایدئولوژیک سازمان فدائیان به شوری بدون شک در مواضع و جهت گیری جدید آنها در ارتباط با مسائل ایران تاثیر بسیار داشته است. اشارات متعدد مقاله کار ۵۹ به "اردوگاه سوسیالیستی"، "کشورهای سوسیالیستی" خود ناشی از تعمیق اعتقادات ایدئولوژیک رویزیونیستی قبلی در قبول شوروی بعنوان "کشور سوسیالیستی" و پرچمدار "اردوگاه سوسیالیستی" میباشد. بدون تردید همه این مواضع در کنارت نظر -

راویه تعیین می‌شود که این رژیم نماینده کدام مناسبات و مدافع کدام نظام طبقاتی است. بنابراین مشکل نخواهد بود که رژیم جمهوری اسلامی را یک رژیم ماهیتاً سرمایه‌داری شناخته و وابستگی سیاسی آن را یک وابستگی ماهوی صرف نظر از اظهارات و کفنه‌های گاه و بیگاه رهبران آن بیاختی خواست این با آن مقام مسئول بدانیم. لیکن به اعتقاد ما اشکال کار فدائیان در برخورد به رژیم حاکم ناشی از تحلیل غلط و یا صرفاً اشتباه در ارزیابی ایشان نیست. فدائیان هنگامیکه تصمیم خود را مبنی بر گنار آمدن و سازش با هیئت حاکمه می‌گیرند، به غیر وابسته بودن رژیم می‌رسند. این مسئله تحلیل نمی‌خواهد چون خود یک موضع گیری سیاسی است که از انحرافات عمیق بینشی رهبری فدائیان و نزدیک شدن آنها به خط متی "ثوروی سوسیالیستی" منتج می‌شود. بعبارة دیگر خط همان خط طرفداران شوروی و از جمله حزب توده است که متأسفانه این بار از استین فدائیان بیرون آمده است. اما انحراف فدائیان فقط در حد ارزیابی واپس گرایانه ایشان از ماهیت رژیم حاکم خلاصه نمی‌شود بلکه در عین حال به ارزیابی از ماهیت جنبش ضد امپریالیستی ایران و رهبری آن نیز بی‌صبر می‌شود. از این فرار سازمان فدائیان با برخورد اخیر خود به مضمون جنبش، تکلیف جنبش ضد امپریالیستی ایران را در گذشته و حال یکسر می‌کند. واقعیت اینست که آیت‌الله خمینی رهبری مبارزه با امپریالیسم آمریکا را همچنان در دست دارد. ما تا کنون تصور می‌کردیم که "آیت‌الله خمینی" از دید فدائیان فقط رهبری مبارزه با رژیم دیکتاتور کشته رادر دست داشته است اما اکنون با کمال تعجب ملاحظه می‌شود که شخص آیت‌الله رهبری مبارزه با امپریالیسم آمریکا را همچنان در دست دارد. نمیدانیم کدام یک از عملکردهای حکومت فعلی نمایانگر "مبارزه با امپریالیسم آمریکا" است که آنقدر رهبری فدائیان را مجذب خود کرده است؟ فعلاً نیز وارد این بحث که اساساً در عصر فعلی مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با نظام سرمایه‌داری و نهاد سرمایه نیست و اینکه رژیم سرمایه‌داری آیت‌الله خمینی بنابه طبیعت خود نمیتواند با امپریالیسم و بالتبع امپریالیسم آمریکا مبارزه کند، نمیتویم. نکته مهم این است که حتی از لحاظ تجربی هم که شده چگونه سازمان فدائیان آنقدر به قهقرا رفته و چشم خود را بر روی واقعیات می‌بندد، در حالیکه میدانیم که رژیم حاکم نیروهای انقلابی و کمونیست‌ها را که بی‌کیفرترین نیروهای ضد امپریالیست هستند، با بدین حد مورد یورش قرار می‌دهد، در حالیکه شدیدترین قوانین ارتجاعی را برای سرکوب جنبش کارگری وضع میکند، در حالیکه جنبش خلقهای میهن و از جمله خلق کرد و سعا توسط همین رژیم سرکوب می‌شود و در حالیکه دانشگاهها و کانونهای مبارزه در جنبش دانشجویی باید در درجه مورد تجاوز و تاخت و تاز قرار می‌گیرد و ۰۰۰۰۰۰۰۰ و به یک کلام درست در شرایطی که همین رژیم در خط امپریالیسم و در اجرای سیاستهای سرکوب امپریالیستی بویژه امپریالیسم آمریکا کاملاً بر می‌دارد، فدائیان صحبت از رهبری مبارزه ضد امپریالیستی در دست آیت‌الله خمینی میکنند. این اقدامات رژیم مبارزه با امپریالیسم آمریکا و رهبری آن نیست اینها همه مبارزه در خط امپریالیسم آمریکا و جزئی از برنامه‌های

اوست. سچفا در ارزیابی از ماهیت ضد امپریالیستی رژیم حاکم تا بدان درجه به افراط می‌رود که معتقد می‌شود آمریکا قصد ساقط نمودن حکومت ایران را دارد آنها هم، نه بخاطر ناتوانی آن در سرکوب چپ و بی کفایتی اش در بازسازی نظام سرمایه‌داری حاکم، بلکه بدین خاطر که اولاً این رژیم ماهیتاً غیر وابسته و ضد امپریالیست است و ثانیاً با اتحادیستهای مختلف، مانع از پیشر سیاستهای آمریکا است!

"۰۰۰ امپریالیسم آمریکا، بویژه پس از ملاقات با زرگان با برزیل‌سکی که خشم انقلابی توده‌ها، تسخیر مرکز جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و سقوط دولتیست با زرگان را در پی داشت و نیز پس از تحولات ماههای اخیر و سر سختی نیروهای ترقی خواه و انقلابی، "دانشجویان پیرو خط امام" و شخص آیت‌الله خمینی به این نتیجه رسیده است که تنها با سرکونی حکومت کنونی و روی کار آوردن عناصری مثل بختیار و وزیر و امثالهم و یا به قدرت رساندن فرماندهان نظامی، نمیتوان سیاستهای خود را در ایران دنبال کند و هدف خود را که به شکست کشاندن و سرکوب جنبش خلق ماست به پیش برد. امروز کاملاً آشکار است که تلاش امپریالیسم آمریکا برای تحمیل یک سیاست معین توسط مهره‌های خود در درون حاکمیت با شکست روبرو شده است از این رو در شرایط کنونی جهت گیری عمده امپریالیسم اعمال فشارهایی از بیرون است."

ما سؤال می‌کنیم آن سیاستهایی که امپریالیسم آمریکا میخواهد در ایران پیاده کند و رژیم فعلی مانع اجرای آنهاست کدامند؟ مگر سیاست آمریکا و اصولاً انتظار آمریکا از رژیم فعلی ایران چیزی بجز سرکوب چپ و نیروهای ترقی، سرکوب جنبش دموکراتیک، سرکوب جنبش خلقها، دامن زدن به جو ضد کمونیستی، قلع و قمع کمونیست‌ها و بازسازی سرمایه‌داری است که فدائیان از عدم اجرای آنها توسط رژیم فعلی و بنا بر این ناخرسندی آمریکا سخن می‌گویند. شما می‌گوئید که کوششهای آمریکا در ساقط نمودن رژیم فعلی به خاطر هدف "به شکست کشاندن و سرکوب جنبش خلق ماست"، حال باید توضیح دهید که چه نیروی طی بیش از یک سال گذشته مسئولیت اصلی "به شکست کشاندن و سرکوب جنبش خلق ماست" را بعهده داشته است؟ آیا این همان رژیم جمهوری اسلامی نیست که با کمک ابادی رنکارک امپریالیسم در داخل و مرتجعین شناخته شده از همان روز پس از قیام جماعت سرکوب خود را بر تارک جنبش خلق ماکوید؟ پس ملاحظه میکنید که رژیم جمهوری اسلامی در واقعیت امر همان سیاستهای آمریکا را البته در زور و شعارها و توجیهات بظا هر "ضد امپریالیستی" و بنا دامن زدن به توهّمات ایدئولوژیک توده‌ها، پیاده میکند. شما اظهار میدارید که "امروز کاملاً آشکار است که تلاش امپریالیسم آمریکا برای تحمیل یک سیاست معین توسط مهره‌های خود در درون حاکمیت با شکست روبرو شده است." اولاً این سیاست معین چیست و چه مشخصاتی دارد؟ ثانیاً اگر این سیاست معین بقول شما شرایط لازم برای انجام کودتای امریکائی به نفع دست راستی ترین و فاشیستی ترین جناحهای امپریالیسم آمریکا را ایجاد میکند، آیا امروز بهتر از هر زمان دیگر شرایط تسخیر رژیم بنفع جریان کودتا گردانی توسط همین "مهره‌های درون حاکمیت" آماده نشده است؟ البته آمریکا تا زمانی که چشم امید به

بیش سوی تدارک انقلاب سوسیالیستی!

چپ و کمونیست‌ها را مسئول جنگ افروزی شناخته و حتی آنها را متهم به خیانت مینماید.

"بر این اساس ما مصممیم که پیش‌پیش برای استقرار صلح در کردستان و جلوگیری از گسترش دامنه جنگ در این منطقه تلاش کنیم و از تلاشهای صلح طلبانه‌ای که در برخی محافل حکومت (کدام محفل؟) دیده میشود استقبال میکنیم. ما مؤلفیم عناصر جنگ افروزر اچه محافل جنگ افروز حکومت وجه آنها که با چپ روی و حرکات آنارشیستی خود بزرگترین خیانت‌ها را به جنبش ضد امپریالیستی خلق ما را میدارند و زمینه رشد گرایشات ضد دموکراتیک و جنگ افروزانه جناح‌های از حکومت را فراهم میکنند و بدین سان جنگ ضد امپریالیستی مردم را به جنگ میان مردم تبدیل میکنند و افساء کنیم."

براستی خیانت راجه کسانی مرتکب میشوند؟ آنها که همگام با توده‌های محروم و زحمتکش کردستان علیه یورش فاشیستی مزدوران ارتش و پاسداران تابه آخر میایستند و یا آنها که با سازش با جناح‌های "صلح طلب" حکومت راه را برای سرکوب و به انقیاد کشاندن کامل خلق کرد و سایر خلقهای ایران هموار میکنند؟

با این همه ما یک اتهام شمارا به گرمی میپذیریم و از آن استقبال میکنیم و از شما میخواهیم تا آنجا که میتوانید در این باره افشاگری کنید چون خود این مسئله بیش از هر چیز دیگری مرز بین شما و جنبش چپ را تدقیق خواهد کرد و آن مسئله سرگونی است: "ما مصممیم با توجه به مسئولیت عظیم سازمان با حرکات آنارشیستی و شعارهای سرگونی بویژه حرکات چپ روانه‌ای که توسط آنارشیست‌ها در میان طبقه کارگر میهن مادام زده میشود به گونه‌ای همه جانبه مبارزه کنیم."

شما هر چه در توان دارید برای جلوگیری از اتاعه مضمون شعار سرگونی نظام سرمایه‌داری و رژیم نماینده آن در میان طبقه کارگر بکار ببرید. با این کار شما خیلی زود تر به توده‌های کارگری که مدعی نمایندگی‌شان هستند نشان خواهید داد که نه در اردوگاه آنان بلکه در اردوی سرمایه و نیروهای مدافع آن قرار دارید.

این نکته نیز باید گفته شود که هر چند از اینکه جایگاه شما در عرصه مبارزه طبقاتی با جایگاه حزب توده بسیار نزدیک و بلکه برهم منطبق گشته است بسیار متأسفیم، اما معتقدیم که بالاخره آشکار شدن تفکروشی توده‌ایستی در سازمان شما پرده توهانات را از هم خواهد بردید و با کاتالیزه شدن بسیاری از نیروهای مادی چپ، امیدهای کاذب را از ذهن بسیاری از اعضا و هواداران شما خواهد زدود و آنها را در راستای صحیح مبارزه یعنی مسیر جنبش چپ واقعی رهنمون خواهد ساخت.

پی‌آمدها

حاکم شدن خط مشی اپورتونیستی - رویزیونیستی راست

دولت جاب‌بنی مدردوخته و در ضمن نیروی کودتاگر (ارتش) هنوز از اسجام و آمادگی کافی برخوردار نگشته است هیچگاه دست

به کودتا نخواهد زد. کودتای امیکاشی زمانی بطور جدی محتمل خواهد شد که چپ بعنوان یک آلترنا تئو اجتماعی در مقابل آلترنا تئو سرمایه‌داری قد علم کند، و منافع اساسی سرمایه‌ها را به مخاطره اندازد. فقط در آن زمان است که امریکا برای نجات سرمایه‌داری ایران به حرکت کودتاگرانه دست خواهد یازید. انحراف سازمان فدائیان با زهم ابعاد وسیعتری دارد. یکی از اساسی‌ترین جنبه‌های این انحراف برخورد به نیروهای چپ و کمونیستی ایران است. سچفخا در ارتباط با مسئله خلقها، گذشته از توطئه‌ها و سو، نیت امپریالیسم، د و نیروی دیگر را در "دامن زدن به جنگ برادر کشی" و خدشه دار ساختن "وحدت خلقها و زحمتکشان ایران" مقصر میدانند. یکی جناح "بی تجربه" هیئت حاکمه و دیگری نیروهای چپ:

"محافل جنگ افروز و سرکوب‌کردن هیئت حاکمه که فاقد هرگونه تجربه سیاسی بوده و بخاطر اعمال و حرکات ضد دموکراتیک و خشونت با خود تاکنون میلیون‌ها تن از مردمی را که در جریان سرگونی شاه فعالانه در مبارزه شرکت داشتند متغیر ساخته و یا به طرفداری از جبهه لیبرال‌ها واداشته است، هنوز به اعمال جنگ افروزانه و ضد دموکراتیک خود ادامه میدهند و درست در برابر این محافل جریان‌های انحرافی به چپ جنبش کمونیستی و لیبرال‌ها روزه روزه اعمال آنارشیستی و شعارهای سرگونی کشانده میشوند و ناگفته پیداست که این دو پیوسته برهم تاءثیر میگذارند و هر یک زمینه و بستر حرکات مخرب دیگری را فراهم میکنند..."

رژیم حاکم نیز در لفاظی‌های "ضد امریکاشی" خود جنبش حق طلبانه خلق کرد را ناشی از توطئه امپریالیسم و جبهه‌ها میداند، مبارزات دانشگاه‌ها را نیز به همین، اعتصابات کارگری را نیز به همین منوال رژیم حتی برخی از فرماندهان و وزراهای ارتشی را بخاطر افراط کاریها و کثافت کاریها مورد تنگنوش قرار میدهد اما فدائیان با دورویی کامل جنایات و کشتارهای ارتش و سپاه پاسداران را به عهده سیاست برخی از جناح‌های هیئت حاکمه که معلوم نیست کدام هستند و صرفا بخاطر فقدان "هرگونه تجربه سیاسی" اعمال میشود میگذارند. باید سؤال کرد که آیا شما با این نظریات هنوز خود را در صاف اپوزیسیون میدانید؟ زمانیکه شما همگام با جناح‌های "صلح طلب" هیئت حاکمه (آقای بنی صدر) برای استقرار صلح در کردستان، بدون روشن کردن محتوای این چنین صلحی، دست به هر عملی میزنید، دیگر به تمام اصول گذشته خود پشت پا زده و به جنبش خلق کرد پشت کرده‌اید. صلحی که با سرکوب خلق کرد، خلق سلاح و نیروهای مترقی و نفی حق مسلم خود مختاری خلقها بدست آید چه چیز صلح و آرامش ارتجاعی و پاپیال شدن کامل حقوق توده زحمتکشان کردستان میتواند باشد؟ علامیه مشترک شما با حزب دموکرات کردستان، زیرپا گذاری برنامه بیست و شش ماده‌ای هیئت نمایندگی خلق کرد و قبول طرح مسخره و سازشکارانه حزب دموکرات برای برقراری یک صلح ضد انقلابی با رژیم، بهترین دلیل مابرای سازشکار خواندن شماست. شما باز در مورد مسئله کردستان نیروهای

در سجعفا و جهت گیری نوینی که این سازمان چه در عرصه مسائل داخلی و چه بهانه بین المللی آغاز نموده و بتدریج آنرا مشتمل بر خواهد کرد بی آمدهای مهمی بویژه در ارتباط با اوضاع داخلی سازمان فدائیان بدنبال خواهد داشت که متعاً قبا تا شرات خاص خود را بروی کل جنبش سیاسی بطور عام و جنبش کمونیستی بطور خاص باقی خواهد گذاشت. اکنون بیش از هر زمان دیگر باید برای همه جریانهای اقلیت درون سجعفا روشن شده باشد که امکان ایجاد یک حرکت رادیکال در درون رهبری این سازمان بمنظور "تصحیح" خط مشی و مواضع آن وجود ندارد. علت این امر این نیست که مبارزه ایدئولوژیک جناحها در درون یک سازمان کمونیستی در شرایط خاص کمیت خط مشیهای انحرافی ناممکن و غیر عملی است بلکه ناشی از این واقعیت است که مبارزه درونی ایدئولوژیک - سیاسی در داخل سجعفا امکان پذیر نیست. در زمانی که مناسبات درونی حاکم بر آن، مناسبات بوروکراتیک و غیر کمونیستی است و علیرغم تظاهر به قبول اصل مرکزیت - دموکراتیک، عملاً مرکزیت تعیین کننده همه چیز است، طبعاً نمیتوان از امکان مبارزه ایدئولوژیک سخن گفت. برای طرح مباحثات ایدئولوژیک درون سازمانی و انتقال آن به بدنه سازمان وجود شرایط و جو دموکراتیک در داخل یک سازمان سیاسی کمونیستی ضروری و انکارناپذیر است.

روابط بوروکراتیک غیر کمونیستی البته قبل از هر چیز از بینش و تفکر مسلط بر آن سازمان و از مفهومی که تک تک اعضاء آن سازمان از مناسبات درون تشکیلاتی دارند و تمکین به این مناسبات، نشأت میگیرد، به حال شناخت ما از سازمان فدائیان نشان میدهد که چه در گذشته و چه در حال حاضر مناسبات درونی سجعفا عمیقاً بوروکراتیک غیر کمونیستی و سلطه گرانه بوده و متعاً سفاکانه این وضع در حال تشدید است. در شرایط کنونی تنها راهی که در مقابل نیروها و جریانات اقلیت سازمان قرار میگیرد نخست روشن کردن خطوط و مواضع ایدئولوژیک - سیاسی و آگاه کردن وسیعترین طیف ممکن اعضاء و سمپاتهما از آن و در مرتبه بعداً آه فعالیت در اشکال جدید تشکیلاتی با مناسبات و اوضاع دموکراتیک و کمونیستی است. ما وقوع انشعاب و یا حتی انشعابات متعدد را در سجعفا در آینده نزدیک بسیار محتمل و غیر قابل اجتناب میدانیم، زیرا که این سازمان نه در گذشته دارای انسجام ایدئولوژیک بوده و نه اکنون از لحاظ سیاسی دارای مواضع مترقی و رادیکال میباشد. حتی اگر که سازمان فدائیان در ارتباط با رژیم کنونی و مسائل مهم جنبش سیاسی امروز، موضع گیریهای قاطع و روشنی داشت بازالتقاطی گری نظری و فقدان تجانس فکری بهترین زمینه را برای تجزیه این سازمان بدور محورهای مشخص و متجانس نظری فراهم میکند. قانون عام و حرکت دیالکتیک تمام سازمانهای التقاطی که مدعی هویت ایدئولوژیک مشخص هستند، تجزیه آنهاست. هیچ جریان و تشکیلات التقاطی چه از نوع "کمونیستی" و چه غیر کمونیستی نمیتواند تا مدت مدید به حرکت خود ادامه داده و به همه جوانب و ضروریات روزانه و دراز مدت مبارزه پاسخ گوید. التقاط فکری ناگزیر با پاره شدن بندهای التقاط به عدم التقاط و تجانس میانجامد.

و تجانس و انسجام ایدئولوژیک بعنوان مهمترین ضابطه رشد و شکوفائی سازمان تعالی و تداوم آنرا تضمین مینماید. فدائیان خلق نه تنها هیچگاه تجانس ایدئولوژیک نداشتند بلکه این مسئله بطور کلی برای آنها امری بی اهمیت و بدور از ضروریات مبارزه روز تعلق مییابد و اساساً هیچگاه مورد توجه جدی قرار نمیگرفت. بهر واضح است که زمانی که در یک سازمان مدعی کمونیسم نه وحدت نظر وجود داشته و نه لزوم بوجود آمدن آن اساساً مطرح باشد انشعاب قانون اساسی حرکت آنرا تشکیل خواهد داد. و این نه مختص فدائیان بلکه شامل حال همه سازمانهاست که وضع مشابهی دارند.

مسئله دیگر اثرات ویژه ای است که رویزدهای درونی سازمان فدائیان بر روی کل جنبش سیاسی بجای خواهد گذاشت. این اثرات را در دو زمینه باید مورد بررسی قرار داد. مورد اول اثرات این وقایع در کوتاه مدت خواهد بود، بهر واضح است که چرخش بر است سجعفا و شکل گیری حرکت های انشعابی در آن در کوتاه مدت هم به تشنج بیشتر جنبش چپ خواهد بود. اینجا میدویم از لحاظ کیفی کل جنبش و نیروهای کمونیستی را تضعیف خواهد کرد. تمامی این پی آمدها در یک مقطع زمانی کوتاه جبهه راست را در مقابل چپ تقویت خواهد نمود و سردرگمی ها و سرخوردگی ها را در بسیاری از محافل و عناصر دامن خواهد زد. رژیم حاکم تا مدت ها از این وقایع بنبغ تشییست بندهای حاکمیت خود استفاده خواهد نمود و این امر ناشی از درستی ایدئولوژی و سیاست خود و سردرگمی و اغتشاش چپ و انمود خواهد کرد. از این لحاظ باید منتظر وارد شدن ضربات روانی بسیاری از جانب محافل هیئت حاکمه و گروههای ارتجاعی هواداران مثل حزب توده و امثالهم بود و تردیدی نیست که باید در این موارد بیش از پیش مقاومت و ایستادگی نشان داد. همچنین از جانب دیگر تحولات عقب گرایانه اخیر اکثریت رهبری فدائیان ابعاد جدیدی را درون اپوزیسیون باز خواهد کرد و وجهه گیریهای نوینی را بوجود خواهد آورد. مهمترین این زمینه ها نزدیک شدن حزب دموکرات، حزب توده و سجعفا - از لحاظ سیاسی - ایدئولوژیک و ایجاد جبهه جدیدی در طیف ناهمگون نیروهای اپوزیسیون خواهد بود. این جبهه راست با وجود تمام تضادها و اختلافات درونی آن در آینده مشکلات زیادی را برای اپوزیسیون چپ و انقلابی ایران ایجاد خواهد کرد. هم اکنون اثرات نامطلوب این جبهه گیری در کردستان بخوبی محسوس است. اوضاع جدید فدائیان این سازمان را عملدرموضع مشترک با حزب دموکرات قرار داده و وجهه کاملاً متمایز را در کردستان ایجاد نموده است. یکی جبهه سازشناپذیر چپ و دیگری جبهه نیروهای راست که خواهان سازش و زد و بند با رژیم بنی صدر هستند. به هر جهت بگمان مسا اوضاع جدید فدائیان به تدقیق مرزهای ناروشن فعلی در طیف نیروهای اپوزیسیون و جاد شدن تضاد بین چپ و راست کمبک خواهد کرد.

از طرف دیگر در دراز مدت حرکت اخیر فدائیان به نظر ما تاء اثرات مثبتی بر روی جنبش چپ خواهد داشت. خارج شدن بسیاری از نیروها از التقاطی گری و سمت گیریهای سیاسی -

انشعاب در

سازمان چریکهای فدائی خلق : فقدان تئوری - استالینیسم و مسئله انشعاب

که سازمان با چنین انشعابی مواجه میشود. اما این امر اگر برای بسیاری از اعضاء و هواداران این سازمان غیر قابل پیش بینی بود، برای دیگران بخصوص برای آن دسته از کمونیستها که هیچگاه مرعوب "پایه توده ای" و یا "سحر جادویی" فدائیان نکشته بودند امری طبیعی و غیر قابل اجتناب مینمود. روند تشکیل سچفا، بحران طبیعی ناشی از رشد سریع و یادکنکی این سازمان، نداشتن رابطه ارگانیک و واقعی با طبقه کارگر و مهمتر از همه فقدان هرگونه دموکراسی واقعی در درون سازمان و حاکمیت بلامنازع رهبری در سازمانی که وجودش از انرژی و پتانسیل انقلابی - مبارزاتی خالی نگشته است وقوع انشعاب و شاید انشعاباتی را در درون این سازمان اجتناب ناپذیر مینمود.

روند تشکیل سازمان چریکهای فدائی خلق

مادر موارد متعدد و منجمله در سلسله کتابهای پروسه تجانس و در مقالات متعدد رهائی نظریات خود را در مسرود چگونگی تشکیل این سازمان و اشکالات متعددی که از همان اوان فعالیت در این سازمان وجود داشت نوشته ایم. در اینجا قصد ما تکرار مطالب گذشته نیست بلکه باز کردن مسئله از زاویه دیگر و نشان دادن روندیست که به انشعاب اخیر منجر شده است. در این رابطه مهمترین مشخمه سچفا نداشتن انسجام نظری است. این مسئله از همان آغاز حرکت سازمان بخوبی مشهود بود. از همان آغاز گرایشات مختلف نظری در این سازمان گرد آمدند مهمترین ادبیات سیاسی این سازمان

سازمان چریکهای فدائی خلق در آستانه یک انشعاب بزرگ قرار دارد. کار ۶۱ (اقلیت) - که بدنبال تشدید گرایشش بر است در سیاست سازمان چریکهای فدائی خلق - در مخالفت با مواضع سیاسی اکثریت کمیته مرکزی سازمان انتشار یافته آغازگر پروسه بزرگترین انشعابی است که تاکنون در تاریخ این سازمان اتفاق افتاده است. اگر انشعابات گذشته در این سازمان و پایان نرسیدن پروسه تجانس گروههای متعدد با سازمان در دورانی بود که سازمان هنوز نتوانسته بود خودش را به مثابه بزرگترین سازمان چپ ایران تثبیت نماید و نتیجتاً انشعاب از آن و با قطع پروسه تجانس انعکاس وسیعی در سطح جامعه نیافت، اینبار این انشعاب میتواند تأثیر مهمی در سرنوشت چپ ایران بجاگذارد. هر چند هنوز تمام ابعاد این انشعاب روشن نیست و نمیتوان آینده تأثیر این انشعاب را بر روی جنبش چپ بطور کامل پیش بینی نمود، اما بررسی مختصر علل مادی این انشعاب، بررسی مواضع سیاسی محوری و پیامدهای آن میتواند شامل دروس مهمی برای تمامی کوشندگان جنبش کمونیستی ایران باشد.

★★★★★★

برای بسیاری این انشعاب غیر قابل پیش بینی نبود. در گذشته ای نه چندان دور نه اعضاء و هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق، نه حتی رهبری سازمان هیچگاه احتمال وقوع انشعاب را پیش بینی نمیکردند. هنوز ادعاهای نشریه کارمینی براینکه سچفا نطفه اساسی حزب کمونیست ایران است در اذهان زنده است. هنوز ادعای سازمان به مثابه تنها سازمان چپ با پایه توده ای وسیع برای بسیاری از هواداران و اعضاء سازمان کشش و جذابیت افسانه ای دارد،

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

رابطه واقعی انسانهای درون این مجموعه باشد، بندهای تشکیلاتی - آنهم از نوعی که اشاره شد - این مجموعه افراد را بیکدیگر متصل میکنند و ایدئولوژی در وجود رهبر یا رهبران خلاصه میشود. بیجهت نیست که بعد از شهادت رفقا حمید اشرف و حمید مومنی - که در حقیقت حاکم بر سرنوشت سیاسی و ایدئولوژیک سازمان بودند - سازمان بار دیگر هویت ایدئولوژیک خویش را از دست میدهد و بر حسب آنکه کدام یک از گرایشات موجود در جنبش کمونیستی در آن نفوذ کنندیدان سمت متمایل میگردد. هنوز مدتی از ضربات سالهای ۵۵ نگذشته بود که هویت ایدئولوژیک سازمان در نظرات رفیق جزئی خلاصه میشود. نظراتی که نه تنها با نظرات رفقا حمید اشرف - مومنی در تناقض بود بلکه بیکباره نظرات گذشته و اولیه سازمان را نفی مینمود. این "تحول" نیز بدون کوچکترین مقاومت محسوس در میان اعضاء و هواداران سازمان انجام میپذیرد و سقفا بدون بررسی و انتقاد از گذشته و بدون نشان دادن "انحرافات" که در نظرات گذشته سازمان دیده میشد، نظرات رفیق جزئی را بمانند نظرات رسمی سازمان میپذیرد. سازمان در عرض ۶ سال فعالیت نظریات مختلفی - که تنها وجه مشترکشان مبارزه مسلحانه است - را بعنوان نظرات رسمی خویش میپذیرد بدون آنکه ارتباط تئوریک و منطقی این نظریات گوناگون را حد اقل برای اعضا و هواداران روشن نماید. آنچه نیز بعدها بعنوان دفاع از نظرات احمدزاده و در رد نظرات جزئی توسط چریکهای فساداتی خلق اعلام گردید بیشتر از آنکه کوششی در جهت تکامل تئوری مبارزه مسلحانه باشد جانبداری سیاسی از نظریه ایست که در آن پتانسیل رشد کمی تصور میشد. عبارت دیگر این کوشش بیش از آنکه کوششی صادقانه در دفاع یا رد یک نظریه باشد حرکتی بود که "ملاحظات" سیاسی روزمره در پشت آن قرار داشت. در اینجا نیز پراگماتیسم، بمعنی تئوریزه کردن انشعابی که پایه های آن عقیدتی - ایدئولوژیک نیست بعنوان تئوری ناب مبارزه مسلحانه در جنبش کمونیستی عرضه میگردد. تئوریهایی که این بار به لطف زمان و فضای سیاسی بعد از قیام، مرده متولد میشود، و نتیجتاً بجای آنکه راه گشای مبارزات گردد در تکرار مبتذل شعارهای گذشته خلاصه میگردد. اما حتی اعلام پذیرش رسمی نظرات رفیق جزئی برای سازمان حلال مشکلات نیست. اتوریته نظرات رفیق جزئی در مقابل حوادث روزمره ایران بعد از قیام بزرگ سؤال کشیده میشود و هنوز چند ماهی از بیانیه معروف سازمان مبتنی بر رد نظرات "انحرافی" احمدزاده و قبول نظرات جزئی نگذشته، که سازمان عملاً "نظرات جدید" را بکنار مینهد و بدون داشتن هویت ایدئولوژیک مشخص فعالیتها بعد از قیام را، که این بار به علت شرایط حاکم بر جنبش بسیار گسترده تر از سابق است، آغاز مینماید. سردرگمی ایدئولوژیک - تئوریک، بر تمام فعالیت های سازمان سایه می افکند، روزی دولت با زرگان "ملی" قلمداد میشود، روز دیگر خرده بورژوازی پیرو خط امام فدا میربالاست میگرد و باز زرگان "بورژوا لیبرال" امریکائی و بتناوب این دایره تغییر مواضع در سازمان تکرار میشود. مواضع اخیر

در مرحله آغازین، نوشته های رفقای شهید، پویان، احمدزاده و صفائی فراهانی بود. هر چند - همین - رفقا بدرستی به ضرورت مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه پی برده بودند - معذرا برای رسیدن به این نتیجه گیری مشترک مسیرهای متفاوتی طی شده بود. رفقا در این نوشته ها برداشتهای مختلفی از مفهوم مبارزه مسلحانه ارائه میدادند. آنچه رفیق فراهانی تئوری کانون شورش مینامید، رفیق احمدزاده تاکتیکی برای ایجاد جبهه خلق میدانست، و از آن فراتر در تئوریهای رفیق پویان تاکتیکی در راه ایجاد حزب طبقه کارگر بود. هر چند در آغاز این مسئله طبیعی بنظر میرسید ولی هیچگاه کوشش سازمان یافتهای در جهت برطرف کردن این نقیصه و ایجاد یک تجانس نظری انجام نگرفت. در نزد رفقای اولیه سازمان پراگماتیسم - انگا مبارزه مسلحانه - بر تکامل تئوری حاکم بر عمل ارجحیت یافت و نتیجتاً این نقیصه نه تنها برطرف نگردید بلکه خود را در حیات سازمان تجدید تولید نمود. این سازمان دیگر سازمانی بمنابیه مجموعه متجانس نظری نبود که عمل میکرد بلکه مجموعه ای از افراد با دیدگاه های مختلف بود که همگی بر سر انجام عملیات مسلحانه به توافق رسیده بودند. چنین مجموعه ای عملاً توان ارتقاء آگاهی سیاسی اعضاء و هواداران خود را نیز نداشت و نتیجتاً در طول زمان و بخصوص با شهادت رفقای اولیه سازمان که از سطح مناسب آگاهی تئوریک برخوردار بودند، پراگماتیسم مطلق و در این مورد میلیتاریسم بر سازمان حاکم بود، و آگاهی سیاسی تئوریک به عضو و یا اعضاء محدودی در سازمان منحصر گردید. بیجهت نیست که پس از ضربات اولیه سالهای ۵۵ تا زمان پیوستن رفقای چون حمید مومنی به سازمان، عملاً تجارب بدست آمده در خدمت هیكل تئوری مبارزاتی قرار نگرفته و سازمان هویت ایدئولوژیک مشخصی را ارائه نداد. بعدها با پیوستن رفیق حمید مومنی به سازمان ایدئولوژی و تئوری سازمان بکلی دگرگون شد. ادبیات سازمان در این دوران تناقضات آشکاری را با گذشته نشان میداد. اندیشه های رویزیونیستی - استالینیستی رفیق مومنی در خلا موجود بر احنی در این سازمان تفوق پیدا کرد و سازمان، علیرغم آنکه همان اسم و همان آرم و حتی همان مشی مبارزاتی - عملیات مسلحانه - را دنبال میکرد، بکلی دگرگون شد. بدیهی ترین اصول تئوریک رفقا در مورد مبارزه مسلحانه ساختمان حزب، تاریخ گذشته جنبش کمونیستی ایران و... و از همه مهمتر مسئله دیکراسی درون سازمانی بزرگ پا گذاشته شدند بدون آنکه مجموعه سازمان در جریان تغییر و تحولات درونی قرار گیرد و یا حتی از آن بدتر متوجه این تغییر و تحولات گردند. شرایط فاشیستی حاکم بر جامعه و استبداد و خفان آریا مهری نیز نقش توجیه کننده شرایط برای مخفی کاری سیاسی و عدم آموزش سیاسی را بازی میکرد و نتیجتاً کوچکترین مقاومتها و اعتراضها در مقابل اعمال رهبری سازمان یا غیردموکراتیک ترین شیوه ها سرکوب میگردد. بدین ترتیب سازمانی با چنین ساختار ایدئولوژیک - تشکیلاتی در معرض انواع انحرافات قرار میگیرد. بجای آنکه ایدئولوژی و سیاست

سازمان در دفاع از اقدامات "شجاعانه" بنی صدر در دفاع از آزادیهای دموکراتیک بیانگر چرخشهای سریع این سازمان بر روی اصلی ترین مواضع خود است. اما هر چند سازمان در مواضع سیاسی خویش بایداری چندانی نشان نمیدهد، اساس ایدئولوژیک سازمان کم و بیش روشنتر از گذشته خود را نشان میدهد و بند منطقی رابطه نظرات مومنی - جزئی، - رویزیو نسیم و استالینسیم - در حیات سازمان بعد از قیام انسجام یافته و پایه های اساسی نظری سازمان را تشکیل میدهد. این تمایل طبیعی بسوی گرایشات رویزیونیستی - توده ایستی در معرض تاکتیک انتقاد - تمجید، مستقیم و غیرمستقیم روز - مره حزب توده قرار میگیرد تا آنجا که سازمانی که روزی معتقد بود که اندیشو مائوتسه دون را بهتر از هر جریان سیاسی دیگر درک نموده است (نبره خلق شماره ۲) مدافع سیاستهای رویزیونیستی از آب درمی آید.

بعبارت دیگر روند تشکیل و ~~ساخت~~ سبک ساختار و واقعیت آن جریانات سیاسی - کمونیستی است که بمسئله آگاهی در جنبش کمونیستی بهای لازم را نمیدهند. سازمانی که آگاهانه و یا حتی نا آگاهانه در منقلب پراگماتیسم غرق شود، ناچار است برای تطبیق خویش با واقعیات، واقعیاتی که فرای ذهن عمل کنندگان بدون تئوری است، بدنیاال حواک بدود و هر آن بر حسب آنکه چه مجموعه ای و یا چه نظری بر آن حاکم شود به این سو یا آن سو کشیده شود. این - واقعیات که بیک معنا چیزی جز بازتاب جو حاکم سیاسی بر جامعه مورد نظر نیست، خویش را چنان بر اذهان عمومی تحمیل میکند که تصور عکس آن برای مسحور شدگان این "واقعیت" دیگر ممکن نیست. همانگونه که ذکر شد بسیاری از اعضاء و هواداران سازمان چنان مسحور این "واقعیتها" بوده اند که حتی روزی تصور احتمال یک انشعاب را در درون این سازمان نمیدیدند و در مقابل توضیحات مکرر دیگران و منجمله ما برافروخته گشته و از "ایدئولوژی واحد"، "مشئ واحد" "سازمان واحد" دفاع مینمودند. عمق این تراژدی زمانی بیشتر میشود که این "واقعیت" بصورت نکات برجسته و بارز یک سازمان تلقی میشود و از یک آغاز انقلابی به یک نهایت رویزیونیستی منجر میشود.

بحران رشد سریع

سازمان سبک ساختار بعد از قیام بایک اقبال عمومی وسیع از جانب چپ مواجه میشود. خلأ سیاسی موجود در جنبش چپ این امکان رشد سریع را برای سازمانی که بخاطر عملکرد انقلابی در گذشته ارجحیت و اعتبار فوق العاده ای بر - خوردار بوده است فراهم می آورد. سازمانی که خود قادر به ارائه نظرات منسجمی نیست با مجموعه هایی روبرو میشود که هریک برداشتها و تفاسیر مختلف از اساسی ترین مسائل انقلاب را با خود به همراه می آورند و نتیجتاً نه تنها سازمان قادر به جهت دادن و متجانس کردن این نظرات نیست بلکه خود از آن متأثر میگردد و تحت فشار طیفهای مختلف آن به

زندگی سیاسی خویش ادامه میدهد. انتشارات "راه فدائی" "نظم نوین" و... از جمله عناصر تشکیل دهنده طیف وسیع "فدائیان خلق" میگرددند. سردرگمی و تشنگی نه تنها در درون سازمان بلکه در طیف وسیع هواداران آن نیز منعکس میگردد و هرجریان با برداشت خاص خویش به مسئله مینگردد. حزب توده نیز از این آشفته بازار تشویریک سود میبرد و بر آن میشود که با دست یازیدن بانواع حیل توده ایستی در درون این طیف نامتجانس رسوخ و نفوذ نماید. اهمیت این مسائل زمانی روشنتر میشود که "واقعیت" پایه توده ای را که فدائیان به آن مغرورند بهتر بشناسیم. واقعیت این است که این توده های نامتجانس عمدتاً از نامتجانس ترین لایه های اجتماعی یعنی خرده بورژوازی به این سازمان روی آورده اند. اگر وجود روشنفکران، از منشا خرده بورژوازی دو، درون یک سازمان کمونیستی طبیعی است و انکار لزوم شرکت آنان در مبارزه کمونیستی ناشی از بینش اکونومیستی است، اما تشکیل اکثریت پایه توده ای یک سازمان از این - قشر نامتجانس نه تنها طبیعی نیست بلکه مضر نیز هست. افشار اجتماعی همانگونه که از حرکات جریانات سیاسی متأثر میشوند، خود نیز بر چگونگی آن حرکات تاثیر مستقیم میگذارند. این چنین تاثیری در جامعه ای که هنوز تالطم امواج انقلاب در آن بچشم میخورد و هیچ بخش از بخشهای جامعه سکون نیافته اند مد چندان است. این فشار خرده بورژوازی بهمان سهولت که به مارکسیسم و سازمان فدائیان روی می آورد بهمان سهولت میتواند از مارکسیسم دوری جست و بجای فدائیان سازمانها و یا احزاب دیگری را انتخاب نمایند. نتیجتاً نه تنها سازمان خود در مواضع متزلزل است بلکه قشر اجتماعی که حامی آن است نیز در نوسان بر میبرد و توده ها "نمی توانند در تصحیح و تکمیل سازمان گام مثبتی بردارند. این چنین توده های صرفاً کمی است و نه کیفیت و از آنجا که نسبت به پروسه تولید رابطه معینی ندارد، نتیجتاً "بازتاب منافع طبقاتی مشخصی نیز نخواهد بود و سهولت در خدمت این و یا آن سیاست سازمانی گام بر خواهد داشت. این چنین "توده ای" با پیوستن به جریانات سیاسی ابتلائات مختلف و منجمله روحیه انشعابگری را با خود به همراه می آورد. عدم سکون اجتماعی در بخش بندیهای روتنر اید سیاسی متبلور میشود. تجارب مختلف جنبش کمونیستی بیانگر این نکته است که تا زمانی که جنبش کمونیستی در یک ارتباط ارگانیک با طبقه ای که معرف منافع آن در سطح اجتماعی است - طبقه کارگر - نباشد، وقوع انشعابات در میان روشنفکران بسیار محتمل است. زیرا اختلاف نظرهای گوناگون نه لزوماً "منتج از منافع بخشهای مختلف جنبش کارگری - که یک هستی واحد را تشکیل میدهند، بلکه ناشی از اختلاف نظر بین گروههای مختلف روشنفکری است که خود در رابطه منظم اجتماعی با یکدیگر قرار ندارند. اما وجود پایه توده ای خرده بورژوازی و نداشتن یک رابطه ارگانیک با طبقه کارگر و مبارزات آن نه تنها سازمان را به ورطه انشعابات متعدد میکشاند، بلکه از آن مهمتر این توده خرده بورژوا خود را در گسترش سازمان

استالینیسیم که در شکل سازمانی اش همه قدرت تشکیلاتی سیاسی را در دست "کمیته مرکزی" و "پیروان راستین" آن متمرکز میکند، اساساً "ظرفیت تحمل نظریه مخالف به حدت آزاد و دموکراسی درونی را ندارد و بادست یازیدن به انواع "قراردادها"، "بندها" و "مصوباتی" که همه در خدمت حفظ چهارچوب تشکیلاتی استالینیستی تدوین شده است و عندالزوم توسط همان کمیته مرکزی نیز نقض میشود، از دموکراسی واقعی در سازمان جلوگیری مینماید. استالینیسیتها نه تنها درمشی و تفکر سیاسی خود، سازمانشان را "رهبر" و "ناجی" کل طبقه، کارگر و حتی جانشین طبقه میپندارند، بلکه فراتر از آن این "رهبری" را در وجود کمیته مرکزی و یا شخص شخیص دبیرکل خلاصه میکنند. در نزد استالینیسیتها مخالفت با "فرامین"، "احکام" و حتی "استنتاجات کمیته مرکزی" از مسائل ایدئولوژیک و تئوریک گناه کبیره و مستوجب چنان عقوبتی تلقی میگردد که باید در اسرع وقت با قاطعیت بدان برخورد نمود. "ایدئولوژی واحد"، "سازمان واحد" "طبقه واحد" و... از جمله احکام و تعاریف از پیش ساخته‌ای است که استالینیسیتها در هر شرایطی برای از بین بردن رقیب احتمالی از آن استفاده میکنند. این احکام و ایمن دگمهای مبتذل نه تنها در مورد دیگر جریان‌های سیاسی بنکار می‌رود، بلکه در سازمان و مناسبات درونی نیز انعکاس می‌یابد. "رهبری" از آنجاکه عهده‌دار "مسئولیت" سازمانی است که خود را پدرخوانده جنبش میدانند نیز "حق" است که بمثابة "پدرخوانده" در درون سازمان عمل نماید زیرا: انقلاب در وجود آن سازمان در وجود کمیته مرکزی و یا "رهبر" خلاصه میگردد. در نزد استالینیسیتها: سن بلشویکی وجود دموکراسی درونی، فراکسیونهای نظری، وجود اقلیت و اکثریت و... بمثابة شرایط لازم برای تکامل و تصحیح‌مشی یک سازمان اساساً "اعتباری ندارد. در نزد آنان اینها گرایش‌های روشنفکرانه، خرده بورژوازی و آنارشیتی هستند که به سقوط یک سازمان و متلاشی شدن آن خواهند انجامید. استالینیسیتها نیز همانند فقیه بزرگ همواره بدنبال "وحدت کلمه" که در حقیقت همیشه بمفهوم پایمال شدن حقوق مخالفین است. هستند و برای رسیدن به این وحدت کلمه از هیچ اقدام کوتاهی نمیکند. "وحدت نظر" - آنهم بصورت کاذب و نه وحدت نظری که گاشی از مقابله آزادانه عقاید در نظر گرفتن جوانب مختلف برداشتهای نظری است. "وحدت نظری" که چساق تشکیلات و تکفیر با آن همراه است حربه‌ایست که با آن استالینیسیتها آزاداند بر سر مخالفین خود بکوبند و همواره درمان رفع "اختلاف نظر" را در "تمفیه جدی" و "قاطع" مخالفین بیابند. اما کمتر سازمان استالینیستی - بخصوص سازمانی مانند فدائیان که هنوز بوروکراتیسم در تمام تار و پود آن ریشه ندوانیده است - توانسته است از بروز اختلاف نظرها - که بسیار طبیعی بوده و از جمله شرایط رشد یک سازمان سیاسی سالم است، جلوگیری نماید. بند تشکیلات در شرایطی که جامعه هنوز در پیچ و خم مبارزه انقلابی قرار دارد، چه بسا که به ضد خویش تبدیل گردد و اساساً "وجود آن" نظم" دلخواه کمیته مرکزی را به زیر سؤال بکشد.

تجدید تولید مینماید و نتیجتاً "سازمان در حیات سیاسی از بستر طبیعی تنگدیه - طبقه کارگر - دور میشود و عملاً" در مبارزات "دموکراتیک" و "فدامیربالیستی" عام درگیر میشود و مف مستقل طبقه کارگر جایش را به پشتیبانی از این و یا آن جناح خرده بورژوازی در مبارزه میدهد. حمایت بیدریغ سازمان فدائیان از دانشجویان بیروخط امام "و یا حتی دفاع از کاندیداتوری مسعود رجوی در مبارزه انتخاباتی ریاست جمهوری علاوه بر آنکه نشاندهنده برداشتهای شوریک نادرست آنان از صف بندی نیروهای اجتماعی و جایگاه بخشهای مختلف آن در مبارزات روزمره سیاسی - اجتماعی است، بیانگر این نکته نیز هست که پایه توده‌ای خرده بورژوازی سازمان عملاً "سزدیکی بیشتری با حرکات خرده بورژوازی احساس مینماید تا با حرکات مشخص کارگری. براتیک وسیع غیر کارگری برای سازمان توده‌ای که خود را کمونیست میدانند، عملاً امکان نفوذ و کنترل کارگری بر روی حرکات سیاسی را که از عمده ترین تضمینهای اجتماعی برای عدم انحراف و یا انشعاب است سلب کرده و سازمان را در حد سازمانی دموکراتیک که از کوچکترین حرکات سیاسی در جوامع شدیداً "متاثر میشود تقلیل میدهد. بیجهت نیست که فدائیان و هواداران شان از حوادث دانشگاهها بیشتر متأثر میگرددند تا این و با آن اعتصاب کارگری و یا بالعکس اولین بخش از فدائیان که عیناً "در مقابل انعکاس حرکات راست روانه سازمان در کار ۵۹ - به موضوعی میپردازند، کارگران پیشرو تهران هستند. در مورد اول، آن توده "وسیع" خرده بورژواست که حساسیت شدید نسبت به یک مسئله دموکراتیک نشان میدهد و در مورد دوم این "توده" کارگری است که در مقابل انحراف سازمان ایستادگی مینماید. "دانشجویان پیشگام" و "کارگران پیشرو" هر دو هواداران یک مجموعه سازمانی میباشد اما شدت وحدت حساسیت آنان نسبت به مسائل - که ناشی از شرایط مختلف اجتماعی آنهاست - متفاوت است.

استالینیسیم - دموکراسی و مسئله انشعاب

بحران ایدئولوژیک - سیاسی فدائیان که خود ناشی از روند تشکیل سازمان و پایه توده‌ای خرده بورژوازی آن است نمیتواند از ساخت تشکیلاتی سازمان جدا باشد. هرگاه ایدئولوژی و تجانس سیاسی قادر به ارائه راه حل بنیادی برای حل معضلات یک سازمان نباشد، بناچار تشکیلات و در یک سازمان استالینیستی فقط مرکزیت، "حلال" تمامی مشکلات خواهد گشت. مادر گذشته به کرات در مورد حاکمیت اندیشه استالینیستی بر سازمان و نتایجی که این حاکمیت ببار خواهد آورد هشدار داده ایم.

ابعاد فاجعه آفرین حاکمیت طرز تفکر استالینیستی بر سازمان در گذشته بقدری دهشت انگیز بود که برای ما دیگر امکان ادامه پروسه تجانس با سازمان باقی نمیگذاشت و در حقیقت عمده ترین علت جدائی ما از سازمان همین حاکمیت مشی استالینیستی بر سازمان و عوارض چشمگیر آن بود.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان انقلابی دگر باید!

در زمینه برخورد استالینیستی فدائیان شواهد متعددی وجود دارد. علاوه بر آنچه که در گذشته با مخالفین درونی خودشان یا جریانهای مثل ما روا داشته‌اند، علاوه بر برخورد خصمانه و غیر دمکراتیکشان نسبت به چریکهای فدائی خلق شاید نمونه برخورد به اقلیت که گفته خود سازمان ۱۰ درصد اعضای پلنوم اخیر سازمان را تشکیل میدادند در نوع خود بسیار جالب توجه است. ذکر چند نقل قول از کار ۶۱ (اقلیت) در این مورد بسیار آموزنده است.

" پس از گذشت زمانی چند، عده‌ای از اعضای کمیته مرکزی سازمان که در پلنوم با دسته‌بندیهای ضدتشکیلاتی و بورکرا-تیک به اهداف اولیه خود دست یافته بودند بعد از پلنوم (پس از آنکه دو نفر از رفقای اقلیت یکی عضو کمیته مرکزی و دیگری عضو مشاور، با هدف تدوین نظرات و مبارزه سیستم-تیک علیه کرایشات انحرافی مسلط از مرکزیت و هیئت تحریریه استعفا دادند) میدان را برای اجرای اهداف راست‌روانه خوش، بیش از پیش مناسب یافتند. اینبار با نقض مصوبات پلنوم که به پیشنهاد خود آنان تصویب شده بود و به این ترتیب با زیرپا نهادن هرگونه پرنسپ کمونیستی بحران را در همه ابعاد و زمینه‌های یاد شده به درجه انفجاری آمیختگی رساندند. "

و یا :

" تحلیل‌های مندرج در کار " ۲۵ " و شماره‌های پس از آن در مورد حاکمیت و نیز مقاله‌های درج شده در ارگانهای محلی شواهد عینی نقض مصوبات پلنوم از جانب مرکزیت است. این مقاله‌ها بدون کوچکترین نظرخواهی از اعضای سازمان صرفاً بنا به نظر مرکزیت نگاشته شده است. "

و یا باز :

" تسلط دیدگاه پراکماتیستی با ماهیت گرایش بر راست از یکسو و عدم اتکاء به توده‌های سازمانی و نادیده گرفتن انکاشتن سانسورالسم دمکراتیک از سوی دیگر، اینک کاملاً بصورت دو خصوصیت بارز " مرکزیت " در امر مبارزه ایدئولوژیک و هدایت سیاسی - تشکیلاتی سازمان درآمده است. "

و یا :

" اقدامات غیر اصولی و غیر دمکراتیک " مرکزیت " در برقراری مناسبات غیر منطقی بین جناح اقلیت و اکثریت نادیده انگاشتن و بهیچ گرفتن نظریات توده‌های سازمانی در تدوین، تصویب و پیشبرد خط و برنامه سیاسی، نقض مکرر و متوالی ضوابط و اصول سازمانی با استفاده از اهرم‌های تشکیلاتی از سوئی ... در پیش گرفتن روش آشتی جویانه و تسلیم طلبانه در مبارزه طبقاتی، صلح و مصالحه با این با آن جناح قدرتمند در حاکمیت، دامن زدن به توهم توده‌ها و سمت گیری پر شتاب در تئوری و عمل بسوی اپورتونیسم و تفکر حزب توده از سوی دیگر، ما را بر آن داشت که همگان را از ماهیت اختلافات ایدئولوژیک درون سازمانی آگاه سازیم. "

اینها اظهارات اقلیت اعضای سازمانی است که هنوز خویش را برچمدار مبارزات پرولتاریا در ایران میدانند. حال سؤال اینست که سازمانی که نتواند پاسخ -

گوی نیازها و خواسته‌های واقعی " ده درصد " از اعضای فعال، که برخی از آنان تا حد کمیته مرکزی و هیئت تحریریه سابق کار - با توجه به سلسله مراتب بورکراتیک در یک سازمان استالینیستی - ارتقاء پیدا کرده‌اند، باشد و مکرراً حقوق دمکراتیک آنان را نقض نماید، چگونه میتواند در ادامه سنت بلشویکی کوشا باشد؟ به نظر نمیرسد جواب به این سؤال چندان مشکل باشد. اکثریت با درج مقاله اقلیت در نشریه سازمانی میخواهد بایک ژست دمکراتیک و آزادمتشانه، آگاهی‌اش را از یکی از سنن پرافتخار بلشویکی بمنصه ظهور بگذارد، اما از آنجا که این اقدام بیش از یک ژست سیاسی و جلوگیری از دامنه نفوذ انشعاب نیست و تحت اجبار و فشار توده‌های سازمانی انجام شده است بناچار نمیتوان ژست موفق باشد و انگیزه‌ها و تهدیدهای اکثریت از لایلهای آن بخوبی مشهود میگردد، " اکثریت " در جوابیه خویش مندرج در کار ۶۱ - اکثریت - بعد از آنکه در مورد " تحکیم اصول " قلمفرسایی میکند به استدلال آشنا و قدیمی تضاد دویینش و دو طبقه متوسل میشوند و نظریات خود را که دیگر اعضا توده‌ایستی‌اشان بخوبی آشکار شده بمثابة نظرات پرولتاری در مقابل نظرات غیر پرولتاری معرفی میکند.

" اولین گام در راه زدودن تمایلات خرده بورژوازی در جنبش کمونیستی ایران آن است که باور کنیم تضادهای ما و " اقلیت " در تحلیل نهائی تضاد دویینش طبقاتی است "

رفقای فدائی آنچه را که بعنوان " باور " در راه زدودن تمایلات خرده بورژوازی درون جنبش کمونیستی " ارائه میدهند بیش از آنکه یک " باور " بمعنی ماتریالیستی آن یعنی پذیرفته شدن اندیشه‌ها و ایدئولوژی ایشان توسط جنبش کارگری ایران باشد " باوری " ذهنی است که در ذهن رهبران خودگماشته طبقه کارگر جلوه کرده است. دوستان فدائی از آنجا که خود باور دارند که نماینده منافع طبقه کارگر میباشند پیس جریانی را که بگونه دیگر میاندیشد و براین " باور " معتقد نباشد لزوماً " مدافع منافع طبقات غیر کارگری میبندارند. و این هیچ چیز جز استالینیسم آشکار یعنی یکی قلمداد کردن منافع طبقه کارگر با منافع سازمان - آنهم " ده درصد " آن - و کوشش در جلوه دادن این منافع در موجودیت کمیته مرکزی نیست. چنین " باوری " این " حق " را نیز به دارنده آن میدهد که علناً " اقلیت " را تهدید کرده و بنویسد :

" خواهیم کوشید تا با پیگیری کمونیستی با تمامی وجوه اپورتونیسم چپ و راست (توجه داشته باشید از نظر اکثریت اقلیت دچار اپورتونیسم چپ است)، چه در داخل سازمان و چه در خارج آن قاطعانه بیکار کنیم ما این قاطعیت و این پیگیری را به سود جنبش کمونیستی و در جهت تصفیه سازمان از تمامی گرایشهای انحرافی راست و چپ می‌شناسیم. رفقای اقلیت نگران نباشند که مافقط در ابعاد انتزاعی، تنها در عرصه اصول، اپورتونیسم چپ را ترک خواهیم گفت. خبر رفقا! ما تنها بدین منظور کوشیده‌ایم اختلافات ایدئولوژیک را به عرصه اصول بکشانیم که واقعاً قصد داریم در تمامی زمینه‌های عملی و مشخص این انحراف ریشه کن کنیم. آنچه تاکنون بر ما گذشته است شاهد صحت این مدعاست و آینده نیز

بطور قطع شاهد پیروزی دیگری برای اندیشه پرولتاریا است کار ۶۱ (تاکیدازماست)

بدین ترتیب اکثریت "درک غیرکمونستی خویش را از مبارزه در سازمانی نشان میدهد. اکثریت مجهز به "اراده تشکیلاتی" حربه تصفیه را بدست میگیرد. حربه‌ای که در گذشته نیز در بدترین اشکالش بکارگرفته شد اما هیچگاه قادر نبود که تمامی اندیشه‌ها را مسخ نماید. تجارب گذشته باید به "اکثریت" نشان داده باشد که بحای باور داشتن به "پیروزی دیگری برای اندیشه پرولتاریا" به عدم امکان مسخ کردن روح انقلابی بسیاری از کسانی بیاندیشند که نه در گذشته مرعوب چماق استالین و استالین کوچولوها گردیدند و نه در آینده خواهند گردید. هیچ‌چند تشکیلاتی، حتی اگر این با تجارب توده‌ایسم و با پشتیبانی "اردوگاه جهانی سوسیالیسم" مجهز باشد قادر نخواهد بود که روح اندیشه‌های انقلابی را درهم شکند. آری دوستان، آینده نیز بطور قطع شاهد "پیروزی دیگری برای اندیشه پرولتاریا" خواهد بود، اما نه اندیشه‌های رویزیونیستی - توده‌ایستی شما و امثال شما بلکه اندیشه‌های سوسیالیسم علمی.

باز خواهد نمود و در اذهان بسیاری از کسانی در جو بعداز قیام بطور طبیعی هوادار سازمان چریکهای فدائی خلق بوده‌اند، ستولات زیادی پیرامون این سازمان، مثنی آن، گذشته آن و ... طرح خواهد کرد. این انشعاب میتواند و باید به " تقدس" و "تعبد" فدائیان در جنبش خاتمه داده و بجای "تقدس" و "تعبد"، تفکر بر جنبش کمونیستی حاکم نماید. به امید آنروز که چندان دیر نیست.



رفقای هوادار، هموطنان مبارز!

حمایتهای مالی شما، سازمان را در پیشبرد هدفهای مبارزاتی و بویژه در زمینه توسعه فعالیت‌های مختلف، یاری خواهد داد. در این راه هرچه قدر که میتوانید و بهر وسیله‌ای کمکهای مالی خود را بیه سازمان برسانید.



پی آمدهای انشعاب اخیر

هنوز زود است که بتوان پی آمدهای انشعاب اخیر را در تمام زمینه‌ها بررسی نمود. عوامل متعددی در چگونگی تاثیر این انشعاب در آینده جنبش کمونیستی نقش بازی خواهند نمود. هنوز بسیاری از جوانب نظری اقلیت آشکار نیست، هنوز چگونگی جمع بندی اقلیت از گذشته سازمان و از تجارب آن در دوران بعداز قیام روشن نیست. باید منتظر ماند و دید که اقلیت به این مسائل و موضوعات دیگر چگونه برخورد خواهد کرد. اما آنچه را که با قاطعیت میتوان اعلام نمود اینست که این انشعاب - صرف نظر از تئوریه‌ها و برنامه‌های آینده اقلیت - افق جدیدی در جنبش کمونیستی - توده‌ایها خوشحالند! ۰۰۰

هفته نامه
رهائی
سازمان وحدت
نشریه
کمونیستی

میکرند، دنباله روی آن از حوادث و غرق شدن در کارهای خود بخودی و یا خرده کاری بوده است. گرچه همواره ضرورت‌های اجتماعی وحدت و همکاری نیروهای چپ وجود دارد - بخصوص در ایران که آئینه تمام نمای همه گرایشها و خطوط فکری مختلف در عرصه جهانی است - معذالک نباید فراموش کرد که کوشش آگاهانه کمونیستها و خواست آنان در دامن زدن به مباحثات ایدئولوژیک برای وحدت فشرده و تشکل هرچه بیشتر نیروهای کمونیستی، امری اساسی است. ما با این هدف به مباحثات و مبارزات ایدئولوژیک خود با تمام جریانهای کمونیستی ایران، دامن خواهیم زد. امید ما اینست که در آینده نزدیک نیروهای مختلف با یافتن جایگاه واقعی خود در عرصه مبارزات طبقاتی و نیز با ایجاد وحدت هرچه بیشتر صفوف خود در پی کار علیه حاکمیت امپریالیسم و ارتجاع، انقلاب ایران را به پیروزی نزدیک ترکند.

و طبقاتی آنان بسوی مثنی راستین چپ، شکسته شدن امیدها و پندارهای کاذب در مورد آینده سفاک و از این جهت کانالیزه شدن بسیاری از پتانسیلهای جنبش چپ در راستای مبارزه اصولی طبقاتی، بنظر ما چپ واقعی را در دراز مدت تقویت خواهد کرد. بدین لحاظ در آینده باید با گذار از مرحله تفرقه و انشعاب و تشتت فعلی، شاهد وحدت‌های اصولی جدیدی بین نیروهایی که واقعا از لحاظ نظری و سیاسی دارای تجانس میباشند و ضرورت استحکام جنبش کمونیستی را از طریق وحدت ایدئولوژی - سیاسی - سازمانی درک نموده‌اند، باشیم. این امر در آینده جنبش چه از لحاظ محتوی و چه از لحاظ ارتباط توده‌ای بسیار غنی‌سازی خواهد شد و از جهت تقویت خواهند نمود. با اینهمه داشتن دورنما و امید به آینده بخودی خود به هیچ وجه کافی نیست. باید آگاهانه در جهت تحقق اهداف چپ حرکت کرد و زمینه‌های آینده را از هم اکنون تدارک دید. یکی از علل عدم موفقیت چپ در پهنه تلاطمات اجتماعی و بویژه در جامعه ماکه وقایع بسیار سریع شکل

هرانشعاب در ظاهر امریک "تشتت" است . اما بسیاری از "تشتت"ها هستند که از انحرافات خطرناک جلوگیری میکنند . انشعاب اخیر در سازمان چریکهای فدائی خلق از بسیاری جهات اینچنین است . به شرط برخورد اصولی همه نیروهای کمونیستی به این انشعاب میتوان از "تشتت" جلوگیری نموده و گامی در راه اعتلاء جنبش کمو-نیستی برداشت .